

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیدهاشم سدید  
۲۸ مارچ ۲۰۱۷

## محرومیت های "سید"، امیر "عبدالرحمان خان" را به دادگاه می کشاند!

"آیا "سید" واقعاً افغان بود؟"

قسمت دوم و آخر

کاملاً واضح است که عنوان فرعی این مقاله خیلی از وطنداران ما را، به خصوص آن عده از وطندارانی را که بیشتر با مسائل قومی و ملی از روی احساسات بر می خورند، یا با رقابت هائی بجا و بیجا، و چشم و همچشمی ها حتی اجازه نمی دهند انسان تصوراتی را که بنابر برخی دلایل نزدشان پیدا شده است مطرح کنند، ناراحت می سازد. از این که من با نوشتن چنین مطلبی این عده از وطنداران را نارام، دلگیر و یا عصبی می سازم، قبلاً معذرت می خواهم، اما سه مسأله با همه ملاحظات و اعتنائی که باید به دیگران می داشتم، سبب شد که جرأت کنم و خود را باز هم در معرض تنقید و شاید پرخاش و عتاب برخی ها قرار دهم: یکی از این سه مسأله بحث هائی است پیرامون شخصیت، فعالیت ها و تعلق مذهبی یا قومی - ملی "سید" که به طور وسیع و از زمان های دور در مطبوعات وجود دارد؛ دیگری، بی اعتنائی که امیر "شیرعلی خان" و امیر "عبدالرحمان خان" در برابر وی پیش گرفته بودند؛ و سوم، علاقه اندک تر "سید" به افغانستان، نسبت به مصر و ترکیه و هند و ایران، کشوری که خود را بیشتر مصروف سیاست و مسائل اجتماعی - فرهنگی آن نمود. دلیل نوشتن "مگر این که حکایت دیگری در میان باشد" در اخیر قسمت اول این مقاله، نیز اشاره به همین دغدغه بود.

طبق معمول، هر انسانی اول تر از همه به خود و به خانواده و قبیله و قوم و ملک و ملت خود علاقه مند است و به ملک و ملت و قوم و قبیله و خانواده و خود فکر می کند، تا به دیگران. بسیار نادر اتفاق می افتد که فردی در وقت تعیین نفع و ضرر یا دادن اولویت به خود و دیگری، کس دیگری را برای دریافت امتیاز و سود یا بهره بهتر و بیشتر به خود ارجحیت بدهد و برتری دیگری را بپذیرد و به شادی و آرامش و برتری دیگری نسبت به خود راضی گردد.

افغانستان از همان زمانی که "سید" متولد می شود، سال ۱۸۳۸، تا زمان مرگ "سید" در سال ۱۸۹۷، آن گونه که برخی از منابع نوشته می کنند، به گونه های مختلف زیر تأثیر و مورد تهاجم انگلیس ها قرار داشت. طی این مدت دو بار افغانان با انگلیس ها برای گرفتن آزادی و استقلال خود جنگیدند. قبل از آن که انگلیس ها در سال ۱۸۳۸ همراه با شاه شجاع به افغانستان بیایند، از زمان سلطنت "شاه زمان" و آنکه "شاه زمان" برای دفع مداخلات انگلیس در هند و در مناطق تحت نفوذ خود در ملتان و پنجاب و کشمیر در سال های ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۹، با انگلیس درگیر بود، انگلیس

ها به اشکال مختلف تلاش می نمودند تا افغانستان را در زمره کشور های زیر سلطه خود در آورند. تماس های انگلیس با "رنجیت سنگه" و توطئه هائی که این دو علیه "شاه زمان" ریختند مؤید این سخن است. معاهده سه فقره ئی دوستی میان "شاه شجاع" و "الفنستن" در پشاور اولین تثبیت های انگلیس برای مداخله به امور داخلی ما و راه یافتن به افغانستان نبود. برخی از این مداخلات، که تا امروز به انواع گونه گون ادامه دارد، در زمان حیات و فعالیت های ضد استعماری "سید" نیز وجود داشت. "امیر" را انگلیس ها به قدرت رساندند. پیش از این که "امیر" به کابل برسد و تخت و تاج را به دست بیاورد، سندی را با انگلیس امضاء کرد، که بر اساس آن افغانستان حق نداشت با هیچ کشور خارجی غیر از انگلیس روابط سیاسی بر قرار کند. افغانستان در دوران "امیر"، مانند گذشته یک کشور مستعمره بود!

"قرار داد دیورند" در سال ۱۸۹۳ و در زمان حیات و اوج فعالیت های "سید" میان "امیر" و "دیورند" به امضاء رسید؛ که در نتیجه آن در حدود تقریباً نصف خاک افغانستان امروزی از افغانستان جبراً جدا شد.

مرحوم "عبدالحی حبیبی" در این مورد در صفحه ۲۹۷ کتاب "تاریخ مختصر افغانستان" می نویسد: «سیاسیون انگلیسی عبدالرحمان را که مرد آهنین بود پذیرفتند، و او را به شرط قبول اطاعت در سیاست خارجی و عده تقویه دادند، سردار حسب ضرورت پذیرفت و بتاریخ (۵) رمضان ۱۲۹۶ هـ بود که به کابل آمد و بر تخت شاهی نشست.» [نقل قول ویراستاری نشده - پورتال] (مطلبی که مرحوم حبیبی در باره "امیر" نوشته است، به موضوع اصلی این مقاله ارتباط مستقیم ندارد. آن را برای این نوشتنم که: اول، دیده شود که این "امیر" به چه اندازه آهنین بود؟ دوم، در صورتی که انگلیس ها، حسب نوشته مرحوم "میر محمد صدیق فرهنگ" در جنگ های خوست، خیبر، گرشک، قندهار، قلات، غزنه و میوند مغلوب گردیده بودند و در کابل هم تحت خطر استیصال قرار داشتند، چه "ضرورتی"، "امیر" را وادار ساخت که بروفق آن، شروط و اطاعت انگلیس را بپذیرد؟ و سوم، چرا باید "امیر" توسط سران یک لشکر شکست خورده و در حال استیصال، یعنی درمانده و بیچاره، پذیرفته شود؟ و نه رهبری که در رأس ده ها هزار مجاهد سر به کف و مصمم قرار داشت و پیروزی هم در انتظارش بود، انگلیس ها را بپذیرد؟)

بر گردیم به حکایت "سید":

در چنین وضعیتی چگونه "سید"، اگر افغان می بود، کشور خود را گذاشته در فکر کشور های دیگر می افتید؟ و به جای این که افغانستان را دوست داشته باشد و پایگاه و مرکز آزادی و تمدن کشور های شرقی و زیر سیطره استعمار انگلیس اعلام کند، مصر را دوست داشتنی ترین کشور می خواند و آرزو می کند که مصر در آینده دور یا نزدیک بزرگترین مرکز تمدن کشور های اسلامی و آزاد گردد؟

شاید بیشتر از ده کتاب و بیشتر از صد مقاله در رابطه با "سید" خوانده باشم. بیشتر فعالیت های نظری و عملی "سید"، اعم از سیاسی و فرهنگی و دینی در رابطه با کشور های دیگر؛ بیشتر از همه ایران بوده است. در ترکیه و مصر و هند، هر چند به نسبت ایران نیست، اما به مراتب نسبت به فعالیت های وی در رابطه با افغانستان زیادتر است.

چرا چنین است؟ آیا واقعاً "سید" افغان نبود؟ دلیل فقدان دلبستگی "سید" به ملک و مردم خودش چه بود؟ آیا "سید" خود را به افغانستان وابسته نمی دانست؟ چرا "سید" کمتر در فکر افغانستان، نسبت به سائر کشورها بود؟ چرا ارتباط و محبت وی با افغانستان و مردم آن نسبت به دیگران کم رنگ تر بود؟ چرا "سید" که گفته می شود در کمر و در میان پشتو زبانان بزرگ شده است، حداقل یک مقاله هم به زبان پشتو ننوشته است - به گفته یکی از عزیزان؟ درس و تعلیم "سید" در کجا تکمیل شده است؟ اگر تنها نزد پدر درس خوانده و درس و تربیت پدر در او اثر گذاشته و او را به یک انسان روشنفکر و نوگرا تبدیل کرده است، چرا نامی از خود پدر به عنوان یک روشنفکر و روشنگر و یک انسان نو

گرا شهرة آفاق نبود؟ و چرا خود پدر، مانند فرزند بنیان گذار نهضت روشنفکری دینی نشد و به یک مبارز بلند آوازه در جهان اسلام تبدیل نگردید؟

وقتی راجع به آشنائی وی به زبان می گویند، می گویند او چهار زبان را می دانست، که عبارت بودند از فارسی، عربی، فرانسوی، انگلیسی. برخی منابع زبان هندی و ترکی را نیز در این لست شامل می سازند. چرا از زبان پشتو، که باید زبان مادری "سید" بود، کسی چیزی نوشته نمی کند؟

منابعی چند نوشته می کنند که "سید" برای این که به امامت مسجد "سلطان احمد" در استانبول انتخاب شود، خود را افغانی و سنی مذهب معرفی کرده بود. در نوشته ها و نطق های خویش نیز، چون بیشتر در کشور های سنی مذهب، مانند مصر و سوریه و سودان بود و باش داشت، ترجیح می داد برای حفظ روابط بهتر با دولت ها و مردم این کشور ها خود را افغان، چون بیشترین افغان ها سنی مذهب هستند، بنامد. محمد عبده یکی از شاگردان مورد اعتماد و یکی از همکاران نزدیک "سید"، کسی کتاب نیچریه "سید" را به زبان ترجمه عربی کرد، در مقدمه ترجمه کتاب می نویسد: "سید جمال الدین ایرانی" بود ولی به دو علت خود را افغانی معرفی می نمود: اول این که بتواند در کشور های عربی خود را سنی معرفی کند و به هدف هایش برسد. دوم این که خود را از دست مقررات سختی که دولت ایران برای اتباعش در خارج قرار داده بود بر هاند (فرهنگ دهخدا).

افغانان سال ها و تا همین اواخر او را استانبولی می خواندند. ترک ها از کثر انگلیس ها و فرانسوی ها افغان. ایران، ایرانی. و هندی ها مصری! بالاخره موطن اصلی وی کجا بود؟ افغانستان؟ اگر افغان بود، چرا امیر "دوست محمد خان" و امیر "محمدافضل خان" و امیر "محمد اعظم خان" و امیر "شیرعلی خان" و امیر "عبدالرحمان خان" به او مجال زیستن و کار و خدمت به افغانستان را ندادند؟ بالاخره نام او چه بود: "سید جمال الدین" یا "سید محمد"؟ نام خانوادگی "سید" چه بود: "حسینی"، "اسد آبادی"، "اسعد آبادی"، "استانبولی" یا "همدانی"؟

"امیری" که گفته می شود مترقی بود، با صد هزار عسکر، در حالی که سر ده ها ملا و مولوی و شیخ و پیر و میر را، که مخالف خودش و مخالف انگلیس بودند زیر بال شان کرده بود، و احدی را حوصله و جرأت مخالفت با "امیر" باقی نمانده بود، آیا توان آن را نداشت که در برابر دین خویان متعصب و کهنه ذهن و محافظه کار از "سید" دفاع کند و از افکار و اندیشه های سازنده و مفید و مترقی "سید" در راه پیشبرد آمال و آرزو هایش و در راه آزادی و استقلال کشور استفاده نماید؟

چرا "امیر" در این کار تعلل ورزید؟ و اگر امیر تعلل نورزیده است، چرا "سید" در خصوص کار و خدمت به کشورش بی علاقه نشان داده است و عمر پر بار خود را در خدمت کشور های دیگر صرف کرد؟ چرا به آزادی مصر و ایران و هند و ترکیه و سوریه و سودان و... دلچسبی نشان می داد، با آن که گفته می شود کشور خودش نبودند؟ و می خواست در این کشور ها نظام مشروطیت بر قرار گردد، ولی چنین چیزی هائی را برای خود نمی خواست؟

مبارزه وی برای استقلال ایران، مصر، هند، ترکیه، از زمانی که گفته می شود او از افغانستان خارج شد، کم و بیش سی و پنج سال، یعنی تا اخیر عمرش، بدون خستگی ادامه پیدا کرد. علت خستگی "سید"، اگر این راست باشد که چند ماهی در زمان "شیرعلی خان" در دربار بود و مشوره هائی به امیر "شیرعلی خان" می داده است، در افغانستان، و در این مدت کوتاه چه بوده است، که او دیگر آن گونه که لازم بود، و با مقایسه با سائر کشور هائی که او در آن ها می زیست و مبارزه می نمود، نه دلچسپی به افغانستان نشان داد و نه دو باره به افغانستان برگشت؟

عجیب نیست که یک افغان، یک انسان متعهد به اسلام و آزادی، یک انسان ضد استعمار، یک انسان مترقی و مبارز راه مشروطیت به سرنوشت کشورهای دیگر بیشتر از کشور خود علاقه مند شود و به مردمان آن ها عشق بورزد و وقت و

انرژی خود را بیشتر در آن کشور ها صرف کند، ولی به کشور و مردم خود، که با استعمار درگیر و از فشار های رنگارنگ استبداد جان شان به لب آمده بود، نیندیشد؟

خوب می دانم که همسایه های ایرانی ما، نه همه، بلکه تعداد زیادی از آن ها در مورد شخصیت های تاریخی، فرهنگی و علمی منطقه چگونه فکر می کنند و چقدر در ساختن سند و کشیدن مدرک برای ایرانی نشان دادن آن ها مهارت دارند. نمی خواهم بگویم که من ادعا های آن ها را صحه می گذارم، اما معمای بی علاقگی "سید" به افغانستان، و بی مهری "امیر" به "سید" نیز بالاخره باید معلول علت، یا علت هائی باشد یا نه؟؟

۲۰۱۷/۰۳/۲۶